

# چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟

ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر

دارون عجم اوغلو، جیمز ای. رایبنسون

مترجمان: محسن میردامادی، محمد حسین نعیمی‌پور





## فهرست

- ۹ مقدمه
- ۲۳ پیش درآمد
- چرا مصری‌ها میدان التحریر را اشغال کردند تا حسی مبارک با به زیر بکشند و این واقعه به فهم ما از علل فقر و بهروزی اقتصادی چه معنی می‌بخشد؟
- ۳۹ فصل اول
- خیلی نزدیک، خیلی متفاوت
- نوگالس آریزونا و نوگالس سونورا مردم، فرهنگ و جغرافیایی یکسان دارند. چرا یکی از آنها ثروتمند و دیگری فقیر است؟
- ۷۷ فصل دوم
- نظریه‌هایی که جواب نمی‌دهند
- کشورهای فقیر به دلیل جغرافیا یا فرهنگ‌شان، یا به این دلیل در فقر به سر نمی‌برند که رهبران‌شان نمی‌دانند کدام خط‌مشی‌ها شهروندان‌شان را ثروتمند می‌سازد.
- ۱۰۷ فصل سوم
- تولید فقر و غنا
- چگونه بهروزی اقتصادی و فقر توسط انگیزاننده‌هایی که نهادها خلق می‌کنند تعیین می‌شود، و سیاست به چه شکل جیستی نهادهای یک کشور را مشخص می‌کند؟

- ۱۴۱ فصل چهارم  
تفاوت‌های کوچک و برهه‌های سرنوشت‌ساز: وزن تاریخ چگونه نهادها در خلال درگیری‌های سیاسی متحول می‌شوند و چگونه گذشته حال را شکل می‌دهد؟
- ۱۷۵ فصل پنجم  
من آینده را دیده‌ام، و نتیجه‌بخش است: رشد تحت سلطه نهادهای استعماری استالین، شیام شاه انقلاب نوستکی و دولت - شهرهای مایا مگکی در چه چیز مشترک بودند و چگونه این وجه مشترک نشان می‌دهد که رشد اقتصادی فعلی چین قابل تداوم نیست؟
- ۲۰۹ فصل ششم  
جدایی چگونه نهادها در طول زمان تکامل می‌یابند، و اغلب به تدریج از یکدیگر جدا می‌افتند؟
- ۲۴۵ فصل هفتم  
نقطه عطف چگونه یک انقلاب سیاسی در ۱۶۸۸ نهادهای انگلستان را دگرگون ساخت و به انقلاب صنعتی انجامید؟
- ۲۸۲ فصل هشتم  
در سرزمین ما نه: موانع توسعه چرا قدرت سیاسی در بسیاری از کشورها در مقابل انقلاب صنعتی ایستاد؟
- ۳۳۹ فصل نهم  
توسعه معکوس چگونه استعمار اروپائیان بخش عمده‌ای از جهان را به فقر کشاند؟
- ۳۷۲ فصل دهم

## پراکندگی رفاه

چگونه شد که برخی بخش‌های جهان مسیرهای متفاوتی نسبت به بریتانیا به سوی بهروزی اقتصادی پیمودند؟

۳۰۹

## فصل یازدهم

## جرخه تکاملی

چگونه نهادهایی که مشوق بهروزی اقتصادی هستند حلقه‌های باز خودی مثبتی به وجود می‌آورند که مانع از تلاش‌های نخبگان برای به زیر سلطه درآوردن این نهادها می‌شود؟

۴۵۱

## فصل دوازدهم

## جرخه شوم

چگونه نهادهایی که فقر به بار می‌آورند حلقه‌های باز خودی منفی ایجاد می‌کنند و ماندگار می‌شوند؟

۴۹۲

## فصل سیزدهم

## امروزه چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟

نهادهای، نهادهای، نهادهای

۵۳۹

## فصل چهاردهم

## درهم شکستن قالب

چگونه شد که کشورهای اندک‌شمار خط سیر اقتصادی خود را با دگرگونی در نهادهایشان، تغییر دادند؟

۵۶۷

## فصل پانزدهم

## فهم فقر و غنا

چگونه جهان می‌توانست متفاوت باشد و چگونه فهم این موضوع می‌تواند علت ناکامی بیشتر تلاش‌ها در جهت مبارزه با فقر را توضیح دهد؟

کتاب‌شناسی منابع و مقالات  
منابع نقشه‌ها  
کلیدواژه  
نماید

۶۱۱

۶۲۵

۶۳۹

۶۴۱

mikhanam.com

## مقدمه

این کتاب که شش اقتصاددان برنده جایزه نوبل (کت. جی. آرو، نوبل ۱۹۷۲، رابرت سولو - نوبل ۱۹۸۷، بکر - نوبل ۱۹۹۲، میشل اسپنس و جورج آکرلوف - برندگان نوبل ۲۰۰۱، و پیتر دیاموند - نوبل سال ۲۰۱۰) و شعاری از اندیشمندان آن را تحسین کرده‌اند می‌تواند اندیشه اقتصادی در ایران را مسجول سازد. نویسندگان این کتاب همراه با گروهی از اقتصاددانان شرط توسعه را گذر از نظام الیگارشی (حکومت گروه‌های خاص یا به تعبیر مترجمان اندک‌سالاری) می‌دانند و سعی دارند شرایط اقتصادی موثر بر شکل‌گیری و فروپاشی نظام‌های اندک‌سالار را تبیین کنند. این دیدگاه تحولی بزرگ در اندیشه اقتصادی است.

نویسندگان این کتاب سیاست‌های مرسوم اقتصاد کلان را از هر نوع که باشد موضوعی ثانوی و موضوع اصلی توسعه را رابطه دولت با ملت می‌دانند. این گزاره محصول تجارب پرهزینه کشورهای مختلف جهان در طول تاریخ است. در طول چند دهه گذشته مکاتب اقتصادی، سیاست‌های مختلفی را برای دستیابی به توسعه اقتصادی پیشنهاد کرده‌اند. ابتدا تصور می‌شد می‌توان با انجام سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی، تأسیس شرکت‌های دولتی، سرمایه‌گذاری در امور بهداشت و آموزش عمومی و سپس در دهه ۱۹۸۰ با حذف مداخله دولت در اقتصاد به عملکرد مناسب اقتصادی دست یافت. اما امروزه می‌دانیم این سیاست‌ها کمتر به نتایج مطلوب منتج شده‌اند. این نکته را نویسندگان کتاب اینگونه بیان می‌کنند:

«سازمان‌های بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول اغلب توسعه ضعیف را معلول نهادها و سیاست‌های اقتصادی نامطلوب تشخیص می‌دهند و سپس فهرستی از اصلاحات را پیشنهاد می‌کنند که این سازمان‌های بین‌المللی تلاش دارند کشورهای فقیر را به اتخاذ آنها راغب سازند. (اجماع واشنگتن شامل چنین فهرستی است.) این اصلاحات بر موارد محسوسی چون ثبات در سطح کلان اقتصادی و اهداف ظاهراً جذاب در اقتصاد کلان، از جمله کاهش اندازة دولت، نرخ‌های ارز شناور و آزادسازی حساب سرمایه متمرکز است. آنها بعضی اهداف اقتصاد خود را نیز همچون خصوصی‌سازی و ارتقاء کارایی در ارائه خدمات عمومی مورد تأکید قرار می‌دهند. چه بسا پیشنهاداتی در مورد نحوه بهبود عملکرد خود دولت با تأکید بر شاخصه‌های یادفصاد داشته باشند. این تلاش‌ها در بستر تئوری درست از علت به وجود آمدن این نهادها بد صورت نمی‌پذیرند و در پاسخ به این پرسش که این کشورها در وهله اول چرا دچار سیاست‌های ناموفق گشته‌اند، صرفاً به چهل و غفلت رهبران کشورهای فقیر اشاره می‌کنند. نتیجه آن است که این توصیه‌ها به کار بسته نمی‌شوند و یا تنها اسماً به اجرا در می‌آیند.

برای مثال در سراسر جهان بسیاری از اقتصادها در ظاهر چنین اصلاحاتی را به اجرا گذاشته‌اند. برجسته‌ترین آنها اقتصادهای آمریکای لاتین هستند که در تمام طول دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی در رکود بودند. در حقیقت این اصلاحات در شرایطی به این کشورها تحمیل شدند که دنیای سیاسی این کشورها با زیرکی به رونق معمولش ادامه می‌داد. بنابراین اصلاحات مزبور پس از اجرا از مقصد خود منحرف می‌شدند و یا سیاستمداران از راه‌های دیگری برای کاهش اثرات آن استفاده می‌کردند. این نکته را می‌توان در مسئله استقلال بانک مرکزی یکی از توصیه‌های کلیدی نهادهای بین‌المللی یا هدف دست‌مپی به ثبات در سطح کلان اقتصادی است، آشکارا دید. این توصیه هرچند ربطی به اجرا درآمد، اما در عمل هرگز اجرا نشد. نظر بر آن بود که بانک‌های مرکزی (در صورت استقلال) درست همانند «بوندس بانک» در آلمان با مقاومت در برابر فشارهای سیاسی از تورم جلوگیری کنند. موگابه رئیس‌جمهور زیمبابوه تصمیم گرفت توصیه‌های بین‌المللی را مدنظر قرار دهد:

۱. Capital Account Liberalization منظور آزاد بودن جابجایی سرمایه به داخل و خارج از کشور است.



وی در سال ۱۹۹۵ بانک مرکزی زیمبابوه را مستقل اعلام کرد. پیش از آن نرخ تورم در زیمبابوه حول و حوش ۲۰ درصد در نوسان بود. در ۲۰۰۲ این رقم به ۱۴۰ درصد در ۲۰۰۲ به تقریباً ۶۰۰ درصد در ۲۰۰۷ به ۶۶۰۰۰ درصد و در ۲۰۰۸ به ۲۳۰ میلیون درصد رسید. البته در کشوری که رئیس‌جمهورش برنده مسابقه باخت‌آمیزی می‌شود، بی‌معنایی تصویب قانونی که استقلال بانک مرکزی را به رسمیت بشناسد نباید کسی را متعجب کند. رئیس کل بانک مرکزی زیمبابوه چه بسا از سرنوشت هم‌نای خود در اسرائیل خبر داشت که وقتی با سیاکا استیونس مخالفت کرد از بالاترین طبقه ساختمان بانک مرکزی سقوط کرده بود. مستقل یا غیرمستقل، همراهی با خواسته‌های رئیس‌جمهور برای حفظ سلامت شخصی او گزینه‌ای مصلحت‌آمیز و دوراندیشانه بود. حتی اگر برای سلامت اقتصاد این‌گونه نبود. اما همه کشورهای هم‌چون زیمبابوه نبودند. در آرژانتین و کلمبیا نیز بانک‌های مرکزی در دهه ۱۹۹۰ مستقل شدند و در واقع وظیفه خود را در مورد کاهش تورم به انجام رساندند. اما از آنجا که در هیچ یک از این کشورها سیاست دگرگون نشد، نخبگی سیاسی توانستند از راه‌های دیگری به خرید آراه حفظ منافع خویش و پاداش دادن به خود و طرفدارانشان بپردازند. آنها از آنجا که دیگر نمی‌توانستند از طریق چاپ پول این کار را انجام دهند، مجبور شدند راهی متفاوت را پیش گیرند. در هر دوی این کشورها شروع استقلال بانک مرکزی با افزایش عظیم در هزینه‌های دولت همراه بود که عمدتاً از طریق استقراض تأمین مالی می‌شد (و باز مالی سنگینی بر دولت‌های بعد تحمیل کردند).

این تجربه‌ها برای کارشناسانی که به دنبال استقلال بانک مرکزی هستند بسیار آموزنده است. همانطور که در نمونه استقلال بانک مرکزی می‌بینیم یا توصیه‌ها اصلاً به اجرا درخواهند آمد یا در اجرا به گونه‌ای دگرگون می‌شوند که آثار آن می‌تواند به مراتب ویرانگرتر از وضعیت قبل باشد. در کشوری مانند آرژانتین که با ضرب و زور نهادهای بین‌المللی بانک مرکزی مستقل اعلام شد دولت کسری بودجه خود را به جای استقراض از بانک مرکزی، از بانک‌ها، صندوق‌های تأمین اجتماعی و مردم نامین می‌کرد، که آثار کلان و خرد آن به مراتب بدتر از استقراض از بانک مرکزی

است. استقراض از بانک‌های تجاری و سایر نهادهای پولی و مالی احتمال بحران بانکی را افزایش می‌دهد و چرخه‌های از ورشکستگی را در اقتصاد به دنبال می‌آورد. سرنوشت خصوصی‌سازی، آزادسازی نرخ بهره و نرخ ارز، آزادی ورود و خروج سرمایه و سایر سیاست‌های کلان فاجعه‌آمیزتر از استقلال بانک مرکزی بوده است. علت اجرای نادرست سیاست‌های اقتصادی و شکست کشورها در این به نوبه در یک کلمه نهفته است: دوراهی سیاستمدار؛ حفظ کارایی یا حفظ حکومت گروه خاص. مشکل سیاستمدار عموماً کمبود علم و دانش نیست. مشکل دوراهی حفظ قدرت سیاسی از طریق قربانی کردن منافع عمومی یا تأمین منافع عمومی و از دست دادن تدریجی قدرت سیاسی است. این دوراهی سیاستمدار است که سرنوشت کشور را تعیین می‌کند. گروهی از اقتصاددانان، از جمله منگور لاسون و اگلااس نورث، به مانند نویسندگان این کتاب بر اهمیت دوراهی سیاستمدار تأکید کرده‌اند. سیاستمدار می‌داند اگر امکان استفاده از فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی برای همگان میسر باشد رشد اقتصادی افزایش می‌یابد. دسترسی برابر به قدرت اقتصادی و فرصت‌های اجتماعی برای بهبود عملکرد اقتصادی مفید و حتی ضروری است، اما برای سیاستمدار خطرناک است. زیرا قدرت اقتصادی به تدریج به حوزه‌های دیگر سرایت خواهد کرد و قدرت سیاسی او را به خطر خواهد انداخت. سیاستمدار می‌داند که کارایی بیشتر به معنای رفاه بیشتر مردم و حتی مالیات بیشتر است، اما این کارایی مقدمات و نتایجی سیاسی دارد که برای سیاستمدار ممکن است بر هزینه باشد. سیاستمداران بر سر این دوراهی عموماً ترجیح می‌دهند که اقتصاد و سیاست را به گروهی معنود و آگندار کنند. گروهی که حافظ منافع سیاسی آنها باشند. این مسیر همان اندک‌سالاری یا الیگارشی است.

این کتاب نشان می‌دهد هرچند شکوفایی اقتصادی به بار می‌نشیند الیگارشی رخت برپسته و هرچند اقتصاد زمین می‌خورد الیگارشی حاکم است. تجربه کشورهای مختلف از اروپای شرقی و شوروی سابق گرفته تا آفریقا و آمریکای لاتین مسجل ساخته است نمی‌توان در حکومت‌های اندک‌سالار با سرمایه‌گذاری‌های دولتی، حمایت از صنایع داخلی، خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها، تجارت آزاد، و... گامی به سوی